

بحران هسته ای یا بحران به بهانه هسته ای! کوروش مدرسی



آنها میگیرند. این دو تبیین مستقیما در خدمت بورژوازی دو طرف فعلی این اردوی جنگی است. می گوئیم دو طرف فعلی، چون امید است که با تلاش آگاهانه ما طرف سومی، طرف منفعت انسانیت، طرف آزادیخواهی و برابری طلبی و طرف سوسیالیسم طبقه کارگر، که فعلا به عنوان یک طرف اصلی غایب است، در این جدال شکل گیرد.

دو تبیین اصلی از بحران حول دو محور این جدال یعنی دولت آمریکا و دولت جمهوری اسلامی شکل گرفته است. تمام شاخه های تبیین اول صورت مسئله را از آمریکا پذیرفته اند. ظاهرا مسئله بر سر این است که جمهوری اسلامی در کار دست یافتن به تکنولوژی هسته ای (و گاه میگویند دست یافتن به سلاح هسته ای) است و این برای "جهان متمدن" و یا "جامعه بین المللی" قابل قبول نیست.

جناح افراطی این تبیین خواستار حل مسئله به زور است. جناح کمتر افراطی آن خواستار حل این مسئله از طریق فشار سیاسی و یا صورت مسئله هر دو جناح یکی است. راه حل های متفاوتی برای رسیدن به این مقصود واحد را دنبال میکنند. این تبیینی است که امروز تقریبا همه رسانه ها نوکر بدون سوال پذیرفته اند و این نقشی

کمونیست های ایران، مسئله ای "دور دست" و "نظری" بود، اینبار مسئله تماما عملی است و در بطن خود رابطه انقلاب و ضد انقلاب، رابطه آزادیخواهی و ضد آزادیخواهی، رابطه برابری طلبی و ضد برابری طلبی، رابطه طبقه کارگر با بورژوازی و بالاخره رابطه ناسیونالیسم با انترناسیونالیسم را تعریف خواهد کرد. باید به استقبال این جدال رفت.

۱- پایه های بحران

مقدمه
برای اینکه تصویر روشنی از پایه های این بحران داشت، قبل از هر چیز باید خود بحران را تعریف کرد. بحران از دید جرج بوش تعریفی دارد، از دید جمهوری اسلامی تبیین دیگری و از دید آقای رضا پهلوی و آنتوراژ ناسیونالیسم پرو امریکائی ایشان تعریف دیگری و البته ژورنالیسم نوکر و روشنفکران جیره خور بسته به اینکه از کدام "منبع" "تغذیه" میشوند موضع همان "منبع" را در بوق کرده و تئوریزه میکنند.

آنچه در فضا جاری است و آنچه توسط احزاب و جریانهای سیاسی تکرار میشود اساسا دو تبیین اصلی است که البته هر کدام شاخه های فرعی خود را دارند. اما این شاخه ها از همان شاخه اصلی تغذیه میکنند و افق، جهان بینی و تعاریف درست و غلط خود را از

آنتاگونیستی و دائم (permanent) خواهد شد.

در این رابطه وظیفه هر حزب کمونیستی و وظیفه طبقه کارگر و جنبش سوسیالیستی این است که این شکاف و این جدائی را در جهت منفعت بشریت و منفعت طبقه کارگر و انقلاب سوسیالیستی آن سوق دهد و راست ترین و ارتجاعی ترین نیروهای جامعه ایران را هرچه منفرد تر و منزوی تر کند. یک پایه اساسی وظیفه کمونیست ها در این رابطه آشکار کردن معنی واقعی این جنگ و دروغ پردازی های بورژوازی و ژورنالیسم و روشنفکران نوکر و عبارات پردازی های ناسیونالیستی، اسلامی و ارتجاعی طرفین این دعوا و افشای بیرحمته آن است.

ما، که در دو حمله اول و دوم آمریکا به عراق و اشغال این کشور موضعی کاملا متمایز و انترناسیونالیستی داشتیم، ناسیونالیسم کرد، فارس، عرب و اسلام سیاسی را به نقد کشیدیم و افشا کردیم؛ امروز باید همان شفافیت و تیزی منصور حکمت، بار دیگر در شرایطی که خود ما مستقیما موضوع این سیاست گذاری هستیم، منفعت جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر را نمایانگی کنیم.

اگر در دو جنگ گذشته آمریکا علیه عراق مسئله برای بسیاری از

جهان، که خود را در مقابل منافع و سیاست دولت آمریکا می یابند، وارد خواهد داشت. به لحاظ سیاسی و ایندولوژیک دیوار برلین دیگری است که بر سر آزادیخواهی و برابری طلبی در دنیا خراب خواهد شد. حمله نظامی آمریکا به ایران نتایج را به بار خواهد آورد که چهره سیاسی، اقتصادی و ایندولوژیک جهان را برای مدت طولانی تغییر خواهد داد.

خطر جنگ فی الحال فضای سیاسی ایران را قطبی کرده است. اما تحقق آن رابطه تمام نیروهای سیاسی ایران را به شکلی تماما متفاوت باز تعریف میکند. نتایج این جنگ رابطه طبقات اجتماعی و احزاب سیاسی مختلف را به شکل غیر قابل باز شناسی تجدید تعریف میکند. همانگونه که در مقابل جمهوری اسلامی رابطه نیروهای سیاسی چون اکثریت، حزب رنجبران و حزب توده با سایر نیروهای مخالف جمهوری اسلامی، برای همیشه، تغییر کرد، همانطور که در جنگ اول جهانی رابطه سوسیال دمکراسی با کمونیسم از پایه تغییر کرد و دو طرف این جدال ها در دو سوی جدال عمیق طبقاتی و اجتماعی از هم فاصله آشتی ناپذیری گرفتند، در جنگ کنونی هم فاصله احزاب و جنبش های سیاسی از هم عمیق، طولانی، خصومت آمیز،

نظامی شدن فضای خاورمیانه زیر فشار نظامی آمریکا بار دیگر جهان را در مقابل خطر یک جنگ خاتمان برانداز و نابود کننده قرار داده است. "بهترین" و "خوشبین ترین" استراتژیست های نظامی آمریکا صحبت از کشتار ده ها هزار نفر از مردم ایران، ویرانی کامل بنیاد های اقتصادی و صنعتی ایران، عقب گرد جامعه ایران و کل خاور میانه به عمق ارتجاع اسلامی و تروریسم لجام گسیخته آمریکائی و اسلامی میکنند. و مهمتر اینکه، به عکس توهم پراکنی اپوزیسیون راست ایران، نه از سرنگونی جمهوری اسلامی، بلکه از "در رفتن" آن از زیر تیغ جنبش سرنگونی حرف میزنند. استراتژیست های "واقع بین" تر اعداد و نتایج به مراتب بزرگ تر و مهلک تر را پیش بینی میکنند.

این جنگ جامعه ایران، کل منطقه خاورمیانه و جغرافیای سیاسی جهان دستخوش تغییرات بنیادی میکند. فشار نتایج این جنگ به دولت ها و کشور های ارتجاعی که "دوست" دولت آمریکا نیستند محدود نمیشود. این فشاری در ابعاد بسیار مرگبار تر به همه دولت های که نسیمی از آزادی خواهی در آنها میوزد و به همه جنبش برابری طلبانه و آزادیخواهانه



گروه های گارد آزادی را تشکیل دهید!
به گارد آزادی بپیوندید!

آزادی، برابری، حکومت کارگری!

است که امروز، بعد از اشغال عراق توسط آمریکا، همه تحلیلگران و رسانه های جیره خور بطور طبیعی برای آمریکا پذیرفته اند. وقتی دولت آمریکا به کسی "اعتماد ندارد" میتواند برود دنبال "تغییر رژیم" (Regime Change) و نقش بقیه ایفای تعیین کننده "صلح آمیزترین" و "کم درد ترین" راه برای تحقق این بی اعتمادی، یعنی صورت مسئله دولت آمریکا، است! این تبیین در طیف بندی سیاسی جامعه ایران در مدار های دور یا نزدیک ناسیونالیسم مدرنیست و پرو غرب ایران، ناسیونالیسم کرد و فرقه هائی چون مجاهدین و غیره را با خود به همراه دارد.

تبیین نوم حول خود جمهوری اسلامی میگردد. این تبیین دنیا را حول همان دو قطبی اسلام و شیطان بزرگ، مثلث آمریکا - اسرائیل - اسلام توضیح میدهد. با عروجه احمدی نژاد و جریانی که عصاره و فشرده ارتجاع جمهوری اسلامی است، این تبیین مبنای بسیج نیروی اسلام سیاسی در ایران و در منطقه، تخفیف کشمکش های درونی جمهوری اسلامی، میلیتاریزه کردن جامعه، "افرعی کردن" سرنگونی، و بالاخره بسیج ناسیونالیسم قذیمی تر شرق زده و "ضد امپریالیستی" در ایران و چپ "ضد امپریالیست" در اروپا است.

در ادامه این بحث، هر یک از این تبیین ها را مورد موشکافی قرار میدهم، شاخه های فرعی هر کدام را زیر زره بین قرار میدهم و تناقض پایه ای آنها با ابتدائی ترین منفعت از اینخواهانه و برابری طلبانه، با منفعت طبقه کارگر و جنبش سوسیالیستی در سراسر جهان نشان میدهم. نشان میدهم که این جنگ ادامه سیاستی است که در حمله اول آمریکا به عراق و شغال متعاقب عراق توسط آمریکا تعقیب شده است. نشان میدهم که همانطور که در حمله اول آمریکا به خلیج "اشغال کویت" یک واقعیت اما یک بهانه برای تحقق سیاست نظم نوین جهانی آمریکا بود، همانگونه که در حمله بعدی آمریکا به عراق و اشغال این کشور "سلاح های کشتار جمعی" حتی واقعیت هم نداشت و تنها بهانه پوچی برای اعمال سیاست ضربه پیشگیرانه (PRE-EMPTIVE STRIKE) دولت آمریکا بود. در جنگی که امروز دولت آمریکا در حال تدارک آن است، مسئله دست

یابی به سلاح هسته ای، اگر هم "واقعیتی" در خود داشته باشد، بهانه تثبیت سیاست ضربه پیشگیرانه دولت آمریکا، تثبیت ژاندارمی آمریکا در جهان است. ادامه سیاست ضربه پیشگیرانه ای است که با "مشکلات" پیش آمده در عراق و به زیر سوال رفتن آن باید بار دیگر خود را تثبیت کند. نشان خواهیم داد که این جنگ طلبی نه ربطی به مبارزه مردم برای آزادی خواهی دارد و نه حتی ادامه جنگ تروریست های اسلامی و آمریکائی است. این جنگ طلبی ادامه دو جنگ آمریکا علیه عراق است. با این مفروضات به وظایف کمونیست ها، طبقه کارگر، مردم آزادیخواه و حزب حکمتیست در این فضای جنگی و در جنگی که ممکن است به دنبال داشته باشد خواهیم پرداخت. کسائی که با ادبیات ما در دوران حمله اول آمریکا به عراق و حمله دوم و اشغال عراق توسط آمریکا آشنا هستند باید با پایه های این بحث آشنا باشند. برای کسائی که این آشنائی را ندارند، کمونیست ماهانه و سایت های حزب این اسناد را قابل دسترس خواهند کرد.

(۲)

۲- ریشه های جنگ: محرکه آمریکا

معضل "جهان متمدن" آفای پهلوی

وقتی از بحران و محرکه آمریکا و جمهوری اسلامی صحبت میکنیم باید دقیقاً روشن کنیم که منظور از بحران کدام است و در مورد محرکه در چه فعل و انفعالی حرف میزنیم لغزش میان پاسخ ها یا مفروضات مختلف در مورد صورت مسئله پایه چشم بندی ژورنالیست های "محترم" و همچنین سیاسیون اپورتونیست است.

مسئله نفس وجود اختلاف و بحران در روابط دولت آمریکا با جمهوری اسلامی نیست. این بحران همیشه وجود داشته است. رابطه جمهوری اسلامی با دولت آمریکا همیشه یک رابطه کژدار و مریز بوده است. صورت مسئله آن هم سر راست بوده است و بارها در مورد آن بحث کرده ایم. جمهوری اسلامی نظام مورد علاقه سرمایه داری نیست. سال ۵۷ از ترس انقلابی که ایران را فرا گرفت و در مقابل خطر عروج یک دولت چپ گرا، مثل سیاستی که بعداً در افغانستان بکار گرفتند،

در ایران خمینی را زیر درخت سیب نشانند و مجریان محترم رادیو بی بی سی را به خدمت ایشان فرستادند تا صدایشان را به همه جا برساند، صدای هر آزادی خواهی چپ را زیر نعره آنتن های بی بی سی محو کند و به همه به قولاند که خمینی رهبر مردم است و انقلاب را به مرض اسلامی مبتلا کردند. بعد از سرکوب انقلاب توسط جمهوری اسلامی دولت آمریکا آلترناتیوی برای جایگزینی جمهوری اسلامی نداشته است و یا اگر داشته امکان جایگزین کردن آن را نداشته است. امروز اما مسئله بر سر این بحران و این کشمکش دائمی میان دولت آمریکا و جمهوری اسلامی نیست. مسئله حمله نظامی آمریکا به ایران است. این موضوع فعل و این بحران مورد بحث است. سوال این است طی نزدیک به ربع قرن گذشته، حتی در جریان "جنگ نفتکش ها" در دهه ۸۰ قرن بیستم که این بحران ابعاد نظامی هم پیدا کرد، صحبت از حمله نظامی آمریکا به ایران نبود. امروز چه چیز این جنگ را برای دولت آمریکا مطلوب یا ضروری کرده است؟

ظاهراً مسئله بر سر این است که دولت آمریکا و آژانس بین المللی انرژی اتمی (IAEA) مشکوک اند که جمهوری اسلامی در کار تلاش برای دست یابی به سلاح هسته ای است. این روایتی است که دولت آمریکا، رسانه های جمعی و ژورنالیسم نوکر "ادغام شده" در پنتاگون و واحد های نظامی آمریکا و انگلیس بدست میدهند. اگر در مورد سلاح های کشتار جمعی صدام مطمئن بودند، به جمهوری اسلامی فقط شک دارند؟ ظاهراً ترازوی عدالت جهانی حساس تر شده است. در دنیای زندگی میکنیم که دیگر حتی مراسم مسخره اثبات اینکه صدام سلاح شیمیائی دارد لازم نیست. کافی است حتی اگر به دولتی شک هم مردم آن مملکت بزنند. چرا؟

حتی اگر ثابت شود که جمهوری اسلامی قرارداد منع گسترش سلاح های هسته ای را زیر پا گذاشته است، تازه ثابت میشود که به سبب سایر دولت ها، از جمله اسرائیل، پاکستان، هند، کره جنوبی، کره شمالی و مهمتر از همه خود آمریکا، و دولت های صاحب سلاح هسته ای عمل کرده است. اگر قرار است به کسی که شک ساختن سلاح هسته ای هست

حمله نظامی شود، چرا با دولتی مثل اسرائیل که اصولاً مأموران آژانس بین المللی انرژی اتمی (IAEA) راه نمیدهد و همگی اذعان دارند که سلاح هسته ای تولید میکند چنین رفتاری نمیشود؟ چرا وقتی که دولت نژاد پرست افریقای جنوبی سلاح هسته ای میساخت کسی نه تهدیش کرد و نه حتی به روی خودش آورد؟

این "جدییت" در مورد اجرای قوانین بین المللی را فلسطینی ها هم باید باور کنند؟ آیا با اسرائیل، چین، آلمان، و خود دولت آمریکا بخاطر ارباب بخش وسیعی از بشریت، طی پنجاه سال گذشته، هم همین رفتار میشود؟ چگونه میشود این را باور کرد؟ آمریکا تنها بکار گیرنده مخرب ترین سلاح کشتار جمعی یعنی بمب اتمی علیه مردم بی دفاع هیروشیما و ناکازاکی است. هنوز عوارض بمباران های شیمیائی و بیولوژیک آمریکا در ویتنام بر مردم مشهود است. اینها بکار گیرنده مهمات اورانیوم رقیق شده در عراق هستند که روزانه دهها کودک و بزرگسال قربانی بیماری های ناشی از عوارض آن میشوند. اگر مساله از بین بردن سلاحهای کشتار جمعی است اولین هدف اتفاقاً باید همین دولت هائی باشد که صاحب وسیعترین زرادخانه اتمی و شیمیائی هستند و آنها را بسیار وسیع بکار گرفته اند.

واقعیت این است که تحلیل های اعلام شده دول غربی و رسانه هایشان فاقد ذره ای انسجام و پیوستگی است. خودشان هم میدانند که این تحلیل نیست. بخشی از خود این جنگ پروپاگاندا جنگی است. خلع سلاح جهان از سلاحهای هسته ای و ممنوعیت داشتن و تولید آنها و همچنین ممنوعیت تحقیقات علمی در این زمینه برای نجات بشریت از بربریت اتمی، شیمیائی و بیولوژیکی که ممکن است به آن تحمیل شود حیاتی است. اما اگر قرار است سلاحهای کشتار جمعی ممنوع شود، اگر داشتن سلاح کشتار جمعی بد است اگر بکارگیری آن مضموم است آنوقت باید از خلع سلاح اتمی، شیمیائی و بیولوژیک آمریکا، چین و روسیه شروع کرد.

پل ها گفته ایم که آمریکا تنها بکار گیرنده سلاح اتمی علیه مردم بی دفاع و بیگناه و همچنین وسیعترین بکار گیرنده سلاحهای شیمیائی و بیولوژیکی است. دولتهای غربی، و مهمتر از همه آمریکا، سالیانه میلیارد ها دلار خرج ساختن و گسترش این تسلیحات و همچنین

تحقیقات علمی در مورد آن میکنند. آمریکا هنوز سالگرد کشتار هیروشیما و ناکازاکی را گرمی میدارد. هنوز ژنرال هایشان با افتخار مدال های جنگ ویتنام شان را به سینه میزنند.

روشن است که مسئله اینجا بر سر نفس دست یابی دولتها یا هر دولتی به تکنولوژی هسته ای نیست. مسئله بر سر دسترسی کسائی به این تکنولوژی است که دولت آمریکا دوست ندارد.

این را بهتر از هر کس آقای رضا پهلوی به رخ مردم ایران کشیده است. ایشان درست میگوید. در زمان حکومت پدر تاجدار شان ایران در حال دست یابی به تکنولوژی هسته ای بود و امروز هم اسرائیل، کره جنوبی، پاکستان، هند، و همه دواستان آمریکا مشغول این کار هستند. مسئله بر سر دست یابی به تکنولوژی هسته ای نیست. مسئله بر سر دست یابی جمهوری اسلامی به این تکنولوژی است و این را "دنیای متمدن" نمیپذیرد. و البته همه میدانند که برای آقای پهلوی "دنیای متمدن" نام مستعار دولت آمریکا است.

همه شواهد و دلایل حکم میدهند که آمریکا در برخورد به مسئله دست یابی جمهوری اسلامی به تکنولوژی هسته ای در حال حل و فصل یک واقعیت دیگر است. دست یابی جمهوری اسلامی به تکنولوژی هسته ای، واقعیت یا ادعا، صورت مسئله نیست و نمیتواند باشد. صورت مسئله تعیین تکلیف با دولت هائی است که میتوانند منافع آمریکا را به خطر اندازند. این مبنای سیاست ضربه پیشگیرانه دولت آمریکا است که در مورد عراق بکار رفت و امروز در مورد جمهوری اسلامی بکار میرود. مسئله تکنولوژی هسته ای و قرار داد منع گسترش سلاح های هسته ای نیست. همه دولت ها، آنها که وسیع شان میرسد، دارند همین کار را میکنند. مسئله فعل یا جرم نیست. مسئله این است که چه کسی این فعل و یا این جرم را انجام داده. بعضی را به خاطر انجام این کار نوازش هم میکنند؛ مثل پاکستان، آمریکا و اسرائیل، ظاهراً مردم جتئی را میشود به خاک و خون کشید، مثل عراق یا ایران. جنگ ایران ادامه اشغال عراق است.

حمله آمریکا به ایران ناشی از آن است که با دستیابی یک رژیم "غیر دوست" آمریکا به تکنولوژی هسته ای و نه حتی سلاح هسته ای است. منافع آمریکا

اساس سوسیالیسم انسان است. سوسیالیسم جنبش بازگرداندن اختیار به انسان است

می‌تواند به خطر بیفتد. این مبنای سیاست آمریکا بعد از جنگ سرد و بویژه بعد از سر کار آمدن محافظه کاران جدیدی در آمریکا است.

این سیاست ادامه جنگ اول آمریکا با عراق در پوشش دروغین اشغال کویت، جنگ دوم آمریکا و اشغال عراق در پوشش دروغین داشتن سلاح های کشتار جمعی توسط دولت عراق است.

مسئله ای که در این کشمکش در حال حل و فصل است فراتر از دست یابی جمهوری اسلامی به تکنولوژی هسته ای است. مسئله موقعیت آمریکا است. طی چند سال آینده چین به قدرت اقتصادی بزرگتری از آمریکا تبدیل می‌شود.

دنیا سرمایه داری بحران کمبود سرمایه دارد و قابلیت کنترل منابع طبیعی و بخصوص نفت اهرم تعیین کننده ای در قابلیت سرگردن بگیری بین المللی دارد. برای آمریکا این درگیری مجرای برای شکل دادن به ساختار سیاسی آتی جهان سرمایه داری در جهت حفظ موقعیت آمریکا بعنوان تنها ابر قدرت است. عروج چین و بعد ها هند و امتزاج سیاسی، اقتصادی و نظامی روسیه با چین، عروج آلمان و گسترش اروپای واحد، همه نه بلقوه، بلکه بالفعل موقعیت آمریکا را تغییر می‌دهد. بیست سال آینده دولت آمریکا اقتصاد چین خواهد کوجکتر از اقتصاد چین خواهد داشت. تنها ابزار امکان و تثبیت قدرتی نظامی است. این تنها مکان برای سرمایه داری آمریکا برای حفظ موقعیت ابر قدرتی خود است. همانطور که ده سال گذشته ده سال افول موقعیت اقتصادی آمریکا در مقابل اروپا و چین بوده است، بیست سال آینده، با "افعال شدن" کل نیروی کار در چین و در کشور های اروپای شرقی در متن واقعیت های تولیدی جهان امروز، شاهد عروج غول های جدید اقتصاد سرمایه داری و افول موقعیت اقتصادی آمریکا خواهیم بود.

جنگ افروزی های ده سال گذشته آمریکا تماماً معطوف به تضمین حق استفاده یک جانبه دولت آمریکا از نیروی نظامی، هر جا که منفعت اش ایجاب کند است. این قدرتی ها و گردنه بگیری ها فضا و امکانی برای ابراز وجود آمریکا بعنوان یک قدرت نظامی است. بنابراین ابعاد خود مساله هسته ای جمهوری اسلامی هر چه می‌باید آمریکا محتاج تبدیل آن به یک بحران جنگ است. آمریکا اگر دست یابی جمهوری اسلامی به

سلاح هسته یا را تحمل کند، بیشتر از آنکه کشوری به خطر بیفتد، سیاست ضربه پیشگیرانه بلوک جرج بوش - دیک چینی شکست می‌خورد. ژاندارم خود گمارده دنیا پشمش میریزد. صورت مسئله این جنگ گسترش سلاح های هسته ای نیست. اگر آمریکا جواب جمهوری اسلامی را ندهد فردا چین در خروج را به دولت آمریکا نشان می‌دهد. مسئله حفظ موقعیت ابر قدرت آمریکا است. مردم عراق دارند توان این موقعیت را می‌دهند، قرار است فردا مردم ایران قربانی این نظم نوین شوند. جمهوری اسلامی بهانه است. چین و اروپا موضوع طرف اصلی این کشمکش هستند.

اینکه جمهوری اسلامی با یک سابقه جنایتکارانه، در حالیکه در تب نفرت مردم ایران می‌سوزد، محمل این ماجرا شده است تنها یک مناسبت است. محمل این بهانه گیری می‌توانست بولیوی، ونزوئلا، کوبا و یا هر کشور دیگری که آمریکا آن را "نوست" نمیداند باشد. این بهانه جویی از جمله می‌تواند یخه دولت سوسیالیستی آینده در ایران یا در هر جای دنیای را هم بگیرد. ابعاد خود واقعه ابد این هیاهو و این میلیتاریسم را توجیه نمی‌کند. برای آمریکا مساله اصلی تضمین موقعیت ابر قدرت یگانه در دنیای است که به سرعت دارد تغییر می‌کند. در قسمت بعد به محرکه های جمهوری اسلامی خواهیم پرداخت

(۳)

۳- ریشه های جنگ: محرکه های جمهوری اسلامی: بقا در مقابل دو دشمن

جمهوری اسلامی در این کشمکش دو منفعت کملا روشن را تعقیب می‌کند. اول بقا در مقابل خطر حمله آمریکا و دوم بقا در مقابل جنبش سرنگونی اولی محصول نظم نوینی جهانی و سیاست ضربه پیشگیرانه آمریکا و بویژه دنیای بعد از اشغال عراق است و دومی محصول شکست دو خرداد و عروج جنبش سرنگونی.

تلاش جمهوری اسلامی برای دست یابی به تکنولوژی هسته ای و قابلیت دست یابی سریع این دولت به سلاح هسته ای دریچه ای به تضادهای بنیادی تری در جهان است که حملات نظامی آمریکا به عراق و اشغال کاملاً بدون دلیل و قدر متشانه این کشور با خود به ارمان آورده است. قبل از حمله

اخیر آمریکا به عراق ما، به سهم خود، تاکید کردیم که به عکس تصویری که ژورنالیست ها و آکادمیست های نوکر تبلیغ می‌کنند، حمله آمریکا به عراق و سیاست ضربه پیشگیرانه دولت سوپر راست آمریکا نه تنها باعث کاهش سلاح های کشتار جمعی نمی‌شود بلکه به عکس مبنای تلاش دولت هائی که، به هر دلیل ارتجاعی یا آزالیخواهانه، آب شان با دولت آمریکا در یک جوب نمیرود و یا حاضر به قبول نقش ژاندارمی آمریکا نیستند خواهد شد. این اتفاق افتاده است.

بعد از اشغال عراق که با حتی با قوانین قرون وسطی و دوران استعمار قابل توجیه نیست. بعد از اینکه معلوم شد در مورد عراق از سازمان ملل کاری جز ایفای نقش مهر لاسیتیکی بر عملکرد دولت افسار گسیخته سوپر راست آمریکا ساخته نیست، بعد از اینکه معلوم شد که نقش اصلی جنبش های سترون چپ ضد امپریالیست در غرب ابرو خربین برای ارتجاعی ترین جریانات اسلامی، بیگانه کردن و دور کردن مردم شر اقمند و آزادیخواه از صف اعتراض به میلیتاریسم آمریکا است، بعد از نابودی کامل بنیاد های مدنی در جامعه عراق، کشتار چند صد هزار نفر از مردم عراق و تحقیر روزمره آنها، دینامیسم و مکانیسم قابلیت دفاع از خود در مقابل قلدر منشی کامل آمریکا در جهان تغییر کرده است.

هر دولتی که به هر دلیلی سر تسلیم به خواست های دولت آمریکا را نداشته باشد در مقابل سوال تامین ابزار و مکانیسم باز دارنده در مقابل آمریکا است. این وضعیت کاملاً جدیدی در جهان است که گریبان دولت های ارتجاعی نظیر جمهوری اسلامی و یا دولت های دمکرات منش تری مانند دولت ونزوئلا، برزیل، بولیوی و غیره را می‌گیرد. مردم این کشور ها صف کسانی را تشکیل می‌دهند که میشود آنها را برای عبرت سایرین (چین، روسیه، اروپا و ...) به دار آویخت. درست مثل مردم عراق. در این وضعیت اصل تنازع بقا برای دولت هائی که آمریکا آنها را "نوست خود نمیداند" این دولت ها را در مقابل مسئله تامین مکانیسم باز دارنده حمله آمریکا، در شرایط کونی دنیای معاصر، قرار می‌دهد.

در این راستا جمهوری اسلامی برای بقای خود در مقابل خطر با خاک یکسان کردن ایران توسط قدرت مهیب نظامی آمریکا به تکنولوژی هسته ای و قابلیت

بازدارندگی آن روی آورده است. این تضادی است که سیاست ضربه پیشگیرانه آمریکا در دنیا باز کرده است. این دره عمقی است که سیاست سلطه جویانه آمریکا کل دنیا را به آن فرو برده است. با "نوست" آمریکا هستند با آمریکا، بدون دخالت نیروی زمینی، با خاک یکسان تان می‌کند. زندگیتان را سیاه می‌کند.

در این موقعیت، بویژه در شرایطی که جمهوری اسلامی زیر فشار نفرت مردم ایران دست و پا می‌زند، برای عقب زدن امکان دخالت نظامی آمریکا، برای بقای خود، به شیوه علنی یا مخفی به تلاش برای مسلح شدن به سلاح هسته ای رو آورده است.

معلوم است و همگان میدانند که خواست توقف غنی سازی اورانیوم از طرف آمریکا و اصرار بر دست یابی به این تکنولوژی توسط جمهوری اسلامی اساساً ابزار ناتوان کردن و یا قلدر کردن جمهوری اسلامی در دست یابی به سلاح هسته ای و امکان باز داشتن آمریکا از اعمال فشار نظامی به رژیم اسلامی است. بحث بر سر ساختن این سلاح ها و یا بکار گیری این سلاح ها نیست، بحث بر سر خاصیت بازدارندگی (deterrent) نسبی آن در رابطه میان جمهوری اسلامی و آمریکا است. در یک جمله جمهوری اسلامی امروز در دوران نظم نوین جهانی و سلطه سیاست ضربه پیشگیرانه بر سیاست خارجی آمریکا و در دنیای بعد از اشغال عراق، در غیاب پایه توده ای سالهای اول حاکمیت خود، برای بقا نیازمند تکنولوژی هسته ای است. داستان تولید انرژی هسته ای تنها یک پوشش است.

از طرف دیگر این مقاومت جمهوری اسلامی در مقابل آمریکا و جذابیت آن برای بخش وسیعی از خاورمیانه انعکاس مسائل دیگری هم هستند. مهمترین این مسائل اشغال عراق و تحقیر و تباهی تام و تمام مردم در مقابل قدرتی آمریکا از یک طرف و مسئله فلسطین و موقعیت برگزیده اسرائیل از طرف دیگر است.

اشغال عراق و فلسطین و ستمی که بر مردم این دو کشور روا میشود و موقعیت اسرائیل بعنوان یک قدرت اتمی که تماماً مورد حمایت آمریکا است زخم و تحقیری است که اسلام سیاسی از قبل آن تغذیه کرده است. این تصویر که دولت جمهوری اسلامی در این منطقه می‌تواند این حلقه پایان ناپذیر تحقیر و این آپارتاید تکنولوژیکی را

بشکند تصویری است که اسلام سیاسی و جمهوری اسلامی از آن برای بقای خود و برای قدرت گیری خود استفاده می‌کند.

با اشغال عراق و فرو رفتن آن به عمق یک تباهی همه جانبه، دولت جمهوری اسلامی بعنوان دولت بیروز از این جنگ بیرون آمده است. جنوب عراق تقریباً تماماً در کنترل جمهوری اسلامی است. در وسط عراق جمهوری اسلامی دست دارد و مهمتر اینکه آمریکا را در این بتلاقی فرو برده است. جمهوری اسلامی، از دید مردم اسلام زده منطقه، بعنوان کشوری که قدرتی آمریکا را به ضد خودش تبدیل کرده است موقعیت تحکیم یافته تری پیدا کرده است. جمهوری اسلامی، بعدا اشغال عراق و زمین گیر شدن آمریکا، بعنوان یک قدرت نظامی و سیاسی در منطقه به جلو صحنه رانده است.

دشمن دوم که جمهوری اسلامی قرار است در این کشمکش عقب راند جنبش سرنگونی است. ما در موقعیت های دیگر به وضعیت جمهوری اسلامی، شکست دو خرداد، تبدیل سرنگونی به بستر اصلی مبارزه علیه جمهوری اسلامی و همینطور پایه های عروج جریان احمدی نژاد را مورد بحث قرار داده ایم. در یک کلام جمهوری اسلامی در مقابل شکست آخرین امکان "تغییر از دورن" توسط جریان دو خرداد، چکیده ارتجاع فشرده خود را در مقابل جامعه قرار داده است. تشنج نظامی میان جمهوری اسلامی، نگاه داشتن ایران بر بستر یک رو در روئی نظامی با آمریکا به جمهوری اسلامی می‌تواند فرصت حاشیه ای کردن جنبش سرنگونی را بدهد.

تشنج میان آمریکا و ایران برای جمهوری اسلامی برکات خود را دارد. همانطور که در شرایطی که انقلاب ۵۷ هنوز در حال تپش ایران می‌رفت تا در سال های دهه ۶۰ جمهوری اسلامی را به مصاف به طلبید، حمله عراق به ایران منشا "برکات" زیادی برای جمهوری اسلامی شد، امروز هم تشنج نظامی میان جمهوری اسلامی و آمریکا و حمله نظامی این کشور به ایران همان برکات را، در شرایط جدید، برای جمهوری اسلامی خواهد داشت.

پیچیدگی قضیه از این واقعیت در می آید که چه در مورد حمله عراق به ایران و چه در این مورد بحث بر سر حمله ایران به کشور دیگری و یا جنگ میان جمهوری

اسلامی با کشور دیگری نیست چنین سیری با مقاومت و مقابله مردم روبرو میشود و برای جمهوری اسلامی خاصیت لازم را ندارد.

بحث بر سر حمله سر خود و قلندر متشانه دولت دیگری به ایران است که میتواند این خاصیت را داشته باشد. جمهوری اسلامی امید دارد که با افزایش تشنج نظامی میان خود و دولت آمریکا بر سر مسئله ای که ظاهراً و واقعاً حق هر دولتی است، خطر خارجی را بعنوان خطری مستقل از اراده خود برجسته کند و به عنوان نماینده امنیت، حیثیت، احترام و ثبات مردم در مقابل یک زور گوی خارجی ظاهر شود.

با توسل به خطر جنگ، صفوف درونی خود را منسجم کند، کل اجزاء نظام را حول این خطر متحد کند، با توسل به میلیتاریزه کردن فضای جامعه و تحریک احساسات ناسیونالیستی و مذهبی مردم، با میلیتاریزه، ناسیونالیستی و ملیت‌تازگی اسلامی کردن فضای کارخانه ها، محل های کار، مدارس و دانشگاه ها، خود را از زیر تیغ جنبش سرنگونی بیرون ببرد. درست به همین دلیل همیشه گفته ایم که اقدام نظامی آمریکا یا اسرائیل علیه جمهوری اسلامی بهترین خدمت به بقای این رژیم در مقابل مردم است. حمله نظامی آمریکا به جمهوری اسلامی شانس بقای این رژیم را به شدت افزایش میدهد و مردم ایران و منطقه را برای مدت های طولانی به عمق یک تباهی کامل قرون وسطانی فرو خواهد برد.

در تمایز از رژیم های مانند طالبان، جمهوری اسلامی یک دولت و یک رژیم بورژوازی مستقر است که به وجود امنیت برای خود نیاز دارد. اما در مقابل خطر سرنگونی خود؛ چه در توسط مردم و چه توسط آمریکا، از بردن جامعه به عمق تباهی اجتماعی سناریو سیاه ابا ندارد. تفاوت اینجا است که در سرنگونی رژیم توسط مردم امکان جلوگیری از پاشیدگی بنیاد های زندگی منی فراهم می آید، اما دخالت نظامی آمریکا به عکس با کنار زدن مردم، عراقیزه شدن ایران را تسهیل میکند.

۴- ریشه های جنگ جنگ تروریست ها؟

از یک تحلیل سیاسی تا یک موضع ایدئولوژیک حمله تروریستی ۱۱ سپتامبر و حمله متعاقب آمریکا به افغانستان تحت حاکمیت طالبان جنگی میان دو قطب تروریستی جهان یعنی اسلام سیاسی و تروریسم دولتی آمریکا بود. در همان حال باید توجه کرد که پایه دادن چنین حکمی نه یک تحلیل ایدئولوژیک توانست با حمله تروریستی خود جنگ را به داخل کشور آمریکا بکشاند. هیچ دولت و نیروی تاکنون نتوانسته است که جنگی را به خاک اصلی آمریکا بکشاند.

حمله ۱۱ سپتامبر، یک حمله تروریستی بود. اما تروریستی بودن آن، خصلت نظامی و جنگی بودن این حمله را تغییر نمیدهد. این حمله هم مثل اکثر حملات دولت ها، مثل حمله آمریکا به مردم عراق، کاملاً تروریستی بود. اما بدون شک یک عملیات تعرض نظامی مستقیم اسلام سیاسی به دولت آمریکا بود.

نفس حمله متقابل آمریکا به القاعده و افغانستان به همین دلیل قابل محکوم کردن نبود. نمیتوان دولتی را برای تلافی حمله نظامی به خود محکوم کرد. محکومیت "اوتوماتیک" نفس حمله متقابل آمریکا تنها یک موضع از پیش ضد آمریکائی را نمایندگی میکند و عملاً نوعی سمپاتی، نوعی حق برای طالبان و القاعده قائل است.

این محکومیت "اوتوماتیک" موضع "چپ ضد امپریالیست" بود که همان موقع مورد نقد ما قرار گرفت. حمله ۱۱ سپتامبر و تعرض متعاقب آمریکا به افغانستان یک جنگ دو طرفه بود.

بعلاوه حمله نظامی آمریکا به افغانستان و سرنگونی رژیم طالبان زندگی مردم افغانستان را بدتر از نمیکرد. از این سر هم نمیشد حمله به افغانستان و سرنگونی طالبان را محکوم کرد. این جنگ، جنگ ما نبود اما در همان حال نمیتوانستیم سرنگونی طالبان توسط آمریکا را محکوم کنیم حمله آمریکا به افغانستان، در این متن، مستقل از انگیزه دولت آمریکا، نمیتوانست بر متن قدری و سلطه طلبی آمریکا

معنی شود. در سیاست جهانی این اقدام در متن مقتضیات دفاع از خود آمریکا در مقابل یک اقدام تروریستی معنی شد.

اما حمله آمریکا به عراق، چه در سال ۹۲ و چه در سال ۲۰۰۴، صرف نظر از اینکه حمله به اسلام سیاسی نبود، محملی جز سلطه طلبی آمریکا نداشت و بعلاوه جز تباهی چیزی را برای مردم عراق به ارمغان می آورد. دولت عراق نه به آمریکا حمله کرده بود و نه اصولاً قصد چنین کاری را داشت. حمله آمریکا صاف و ساده برای تضمین موقعیت قدر قدرتی آمریکا در جهان معاصر بود.

تشخیص و تفکیک هر دو این وجوه برای اتخاذ یک سیاست کمونیستی و انسانی حیاتی است. رویداد های ۱۱ سپتامبر به بورژوازی آمریکا و آکادمیست ها و ژورنالیست های نوکر آنها این امکان را داد که درست با ترستی در این مورد هر اقدام نظامی آمریکا علیه هر دولت دیگری را با این توسل به ۱۱ سپتامبر توجیه کنند. دنیا بعد از ۱۱ سپتامبر دیگر کلیه قوانین اش برای آمریکا تغییر کرده بود.

در چپ، هم همین برداشت شکل گرفت. جریان نظیر رهبری جدید حزب کمونیست کارگری برای آن بعد از ۱۱ سپتامبر همه حملات آمریکا به کشورهای دیگر، بخصوص در خاورمیانه، به نوعی، ادامه ۱۱ سپتامبر و جنگ دو قطب تروریستی است، همین فشار راست جهانی را منعکس میکنند.

این عبارت پردازی چپ، مثل همیشه، یک موضع راست را نمایندگی میکند. خاصیت این عبارت پردازی دادن یک محمل تئوریک و سیاسی به عدم محکومیت حملات آمریکا به این کشور ها، قائل نشدن به ضرورت وجود یک سیاست فعل در مقابل این تعرض و بالاخره تعقیب نوعی "منفعت" یا حاصلی "بهتر از شرایط کنونی" در نتیجه حمله آمریکا به این کشور ها است*.

۱۱ سپتامبر، علاوه بر دولت آمریکا و ژورنالیست ها و آکادمیست های نوکر، برای ناسیونالیسم مدرنیست و پر غربی ایران، چه نوع سلطنتی -

جمهوری آن، و چه جناح چپ آن که در حزب کمونیست کارگری، مجالی ایجاد کرده است تا به طبع مدرنیسم و جنبه های ضد اسلامی جنبش شان هر نوع تعرض آمریکا به مردم این منطقه را با توجیه کنند با از بر عمق ضد انسانی بودن آن سایه بیندازند.

اگر این لغزش جنبشی در همراه شدن در مورد عراق بسیار زخمت بود. در رابطه با جمهوری اسلامی ظریف تر است. مگر نه این است که جمهوری اسلامی یک رژیم اسلام سیاسی است؟ مگر نه این است که جنگ میان دو دولتی است که یکی از سرستگان اسلام سیاسی و دیگری سردرسته تروریسم دولتی است؟

واقعیت این است که جمهوری اسلامی یک رژیم جنایت کار است و یکی از سرستگان اسلام سیاسی. اما بعکس مورد افغانستان، اولاً جنگی که علیه جمهوری اسلامی در حال شکل گیری است در نتیجه حمله جمهوری اسلامی به دولت آمریکا نیست. ثانیاً حمله

یک جنبه آمریکا به جمهوری اسلامی ربطی به اسلامیت سیاسی جمهوری اسلامی ندارد. جنگ با طالبان یک جنگ اسلام سیاسی و تروریسم آمریکا بود. یکی به نیویورک حمله کرد دیگری به کابل. مورد ایران، مثل مورد عراق است. این آمریکا است که در پی منافع خود یخه دولت جمهوری اسلامی را گرفته است. با همین بهانه آمریکا میتواند فردا سراخ ونزولنا، کوبا و یا حتی دولت آزادیخواه و یا سوسیالیستی در ایران بیاید. به عکس مورد افغانستان، اینجا در هیچ سطحی اسلامیت سیاسی در این جنگ موضوع نیست. از اسلامی بودن دولت ایران استفاده تبلیغی میشود، اما فاکتوری که جنگ را ضروری کرده باشد نیست. جمهوری اسلامی به عکس طالبان دارد برای بقای خود دست و پا میزند.

واقعیت این است که هر دولتی در منطقه که نوکر آمریکا نباشد با میلیتاریسم آمریکا در خلیج فارس و با آنچه در عراق میکند در تناقض قرار میگیرد. اینکه این تناقض را آمریکا جنگ علیه خود اعلام میکند دیگر یک گردن کلفتی خاص و یک قدری نظامی است. دولت سوسیالیستی در ایران لابد از

تلاشهای حزب کمونیست کارگری عراق و یا کنگره آزادی عراق برای کوتاه کردن دست آمریکا از زندگی مردم حمایت میکرد. در این متن آمریکا میتواند چنین اقدامی را جنگ علیه خود اعلام کند.

عدم تشخیص این واقعیت ساده که این جنگ، حمله سر خود یک طرف، دولت آمریکا، به دیگری، جمهوری اسلامی، است که هیچ بهانه و توجیه قاتونی یا بین المللی ندارد، عملاً تحلیل سیاسی از یک جنگ کنکرت (۱۱ سپتامبر و حمله به افغانستان) را به یک موضع ایدئولوژیک در مورد هر جنگی در منطقه تبدیل میکند.

با این موضع اقدام نظامی کشور هائی نظیر آمریکا یا اسرائیل علیه هر کشوری، که به نوعی بشود آن را اسلامی معرفی کرد، قابل توجیه میشود. کشتار فلسطینی ها به بهانه نفوذ حملات جزو جدال اسلام سیاسی و تروریسم آمریکا دسته بندی خواهد شد. این نسخه توجیه "چپ" برای ناسیونالیسم پرو غرب در ایران است.

از این موضع، در بهترین حالت، اغراض نسبت به نژاد پرستی اسرائیلی و آمریکائی علیه مردم کشورهای اسلام زده در می آید. کسی که این موضع را دارد در چهره کودک فلسطینی قیل از اینکه قربانی نژاد پرستی و تحقیر چند ده ساله را ببیند، رنگ بوی حملات میبندد و روی بر میگرداند. این موضع تلطیف شده سیاست غرب در مقابل انتخاب حملات در اسرائیل است. دارند مردم فلسطین را با گرسنگی و تحریم اقتصادی مجازات میکنند. این موضع با قیافه مغوم چپ روی از محکوم کردن این فاجعه بر میگردند. در بهترین حالت انتظار را در پیش میگیرند. بیطرف میمان!

۵- باید در انتظار چه بود؟

آیا جنگ حتمی است؟ "صاحب نظران" سیاسی و ژورنالیست های "محترم" و آکادمیست های "شریفا" همه در کار پیشگویی در مورد قطعیت یا عدم قطعیت جنگ هستند. واقعیت این است که خود این پیشگویی ها هم بخشی از جنگ و بخشی از جنگ روانی طرفین یا اطراف مختلف این صف است.

آنچه که بطور قطعی در مورد این جنگ میتوان گفت پایه هائی است

تماس با ما:

دبیر کمیته کردستان:

h_moradbiegi@yahoo.com

Tel:0046762737560

سردبیر:

sharifi_abdollah@yahoo.com

Tel: 00467365226

دستیار سردبیر: اسماعیل وایسی

esmail.waisi@gmail.com

به حزب کمونیست کارگری-حکمتیست پیوندید!

که آن را "ضروری" کرده است. گفتیم برای آمریکا حفظ موقعیت ابر قدرتی خود در جهان، در مقابل عروج اقتصادی چین، روسیه، اروپا، و بعد ها هند، با اتکا به نیروی نظامی قلب تپنده این نیاز و این ضرورت است. قابلیت قلدری دولت آمریکا بعد از اشغال عراق و شکل گیری بلاقعی که در آن گرفتار شده است زیر سوال رفته است. آمریکا محتاج آن است که بر این قابلیت و بر این اشتباهی باز هم وارد شدن در یک جنگ دیگری را مهر تکیه مجدد بزند.

دست یابی و یا حتی قابلیت دست یابی جمهوری اسلامی به سلاح هسته ای این دولت را از دایره اعمال فشار نظامی آمریکا خارج میکند. بعلاوه نمونه جمهوری اسلامی نمونه ای برای "دیگران" برای حفاظت خود در مقابل قلدری و سلطه جوئی نظامی آمریکا میشود و سیاست ضربه پیشگیرانه دولت آمریکا شکست میخورد. مشکل است که دولت فطی آمریکا، و در این مورد خاص دولت اسرائیل، این عقب نشینی را سده پذیرند.

همین واقعیت پایه تحرک دولت های اروپایی شده است. ترس از عکس العمل نظامی یک جانبه دولت آمریکا و اسرائیل علیه جمهوری اسلامی، که اروپا، چین و روسیه را دچار مخاطره اقتصادی خواهد ساخت، مبنای تحرک سیاسی دولت های اروپایی شده است. دولت های اروپایی و دولت های منطقه خلیج، به جز اسرائیل، دست یابی جمهوری اسلامی به تکنولوژی هسته ای و حتی سلاح هسته ای را برای خود خطری بیشتر از وضعیت امروز نمی بینند و این را به صراحت اظهار کرده اند. آنچه برای این دولت ها و خیم است نتیجه حمله یک جانبه آمریکا و اسرائیل به جمهوری اسلامی است. مبنای تمام مانور ها و موضع گیری ای دولت ها ترس از عمل نظامی آمریکا است. دولت آمریکا در مورد عراق نشان داد که اگر منفعت خود را در چنین تعرضی ببیند هیچ قرار و مقرراتی نخواهد بود و یک جانبه، چه اروپا خواهد و چه نخواهد اقدام خواهد کرد.

از طرف دیگر جمهوری اسلامی برای بقای خود در مقابل خطر حمله نظامی آمریکا، که بعد از اشغال عراق به یک سیاست رسمی آمریکا تبدیل شده است، ناچار است مکانیسمی برای دفاع از خود بیابد. این مکانیسم در شرایط کنونی دست یابی به

تکنولوژی هسته ای و در شرایط لازم به ساختن سلاح هسته ای است. جمهوری اسلامی تنها در شرایطی از این سیاست سست برمیآورد که تضمین لازم در مورد عدم دخالت نظامی آمریکا علیه خود را بنست بیاورد. چنین تضمینی در شرایط کنونی، که آمریکا میتواند هر قرار داد و یا قانونی را زیر پا بگذارد، به سختی قابل تصور است.

بعلاوه جمهوری اسلامی برای استفاده داخلی در مقابل جنبش سرنگونی به یک دوره تشنج و یک ضمانت در مقابل آمریکا محتاج است. کنار رفتن آمریکا از سیاست تضعیف جمهوری اسلامی و با اعمال فشار نظامی به آن موقعیت یک بخش جناح راست اپوزیسیون سرنگونی طلب ایران را به شدت تضعیف میکند که میتواند انعکاس مستقیمی در فضای اعتراضی داشته باشد.

اما در کنار این "ضروریات"، باید واقعیت های دیگری نیز که وقوع و اجری جنگ را برای طرفین این ماجرا نامطلوب میکند توجه کرد.

این جنگ، جنگی نظیر حمله آمریکا به عراق یا حتی افغانستان نیست. ایران کشور بسیار وسیع تر و با امکانات بسیار بیشتری است. آمریکا، لاقلاً فعلاً، امکان اشغال نظامی ایران را ندارد. تمام استراتژیست های آمریکائی از راست سوپر افراطی تا لیبرال همه بر این واقعیت تاکید دارند. صورت مسئله برای آمریکا و اسرائیل فلج کردن نظامی و اقتصادی جمهوری اسلامی است. برای این کار در تدارک بزرگترین بمباران تاریخ بشر هستند. بمبارانی که قرار است ظرف چند روز کل تاسیسات نظامی، نیروگاه های هسته ای، زیر بنای اقتصادی، راه ها، فرودگاه ها، راه آهن، کارخانجات، مراکز تولید برق، صنعت نفت، و مراکز تحقیقی ایران و غیره را نابود کند. بمبارانی که محافظه کار ترین برآورد ها تعداد کشته های آن را چنده هزار نفر از مردم غیر نظامی ایران میدانند. هر عملیات کوچکتر از این کل منطقه را به ضرر آمریکا تغییر خواهد داد. در چنین حالتی جمهوری اسلامی ممکن است به سرعت خود را به سلاح هسته ای مجهز کند و به قول معروف دیگر "غول از بطری بیرون بیاید". چنین سناریویی شکست قطعی سیاست آمریکا خواهد بود و نتایج آن به کلی غیر قابل پیشبینی است.

اما بمباران وسیع ایران هم نه تنها موجب سرنگونی جمهوری

اسلامی نخواهد شد بلکه تمام رژیم و بخش اعظم جنبش اسلام سیاسی و همچنین ناسیونالیسم ایرانی، که بعدا به آن خواهیم پرداخت، را پشت جمهوری اسلامی بسیج خواهد کرد. مردم را به استیصال برای نجات زندگی روزمره خود خواهد راند و جمهوری اسلامی را مستقر تر برجا خواهد گذاشت.

تنها یک ذهنیت بیمار اجتماعی یا ذهنیت یک دارودسته گانگستر سیاسی میتواند تصور کند که مردم مستاصل علیه جمهوری اسلامی قیام خواهند کرد. مورد عراق، چه قبل از اشغال و چه بعد از اشغال، باید به هر ذهن کونونی هم نتیجه استیصال در ابعاد اجتماعی را نشان داده باشد. به جز بخش کوچکی از ساده اندیشان فاشیست در میان ناسیونالیست های کرد، فارس، و عرب و سازمان های نظیر مجاهدین که روزی سه وعده سقوط رژیم را وعده میدهند، هیچ یک از تحلیلگران و استراتژیست های دولت های غربی در مورد تقویت موقعیت دولت جمهوری اسلامی در مقابل جنبش سرنگونی در نتیجه این جنگ شک ندارند.

تنها نیرو و امکان سیاسی که آمریکا برای تضعیف جمهوری اسلامی روی زمین به آن امید محدودی بسته است، جریانات ناسیونالیست کرد، ترک، عرب و گانگستر های سیاسی و نیرو های نظیر مجاهدین خلق است. اما این نیروها فاقد امکان سرنگونی جمهوری اسلامی هستند و تنها نقشی که میتوانند بازی عرافیزه کردن اوضاع ایران است. آمریکا می خواهد به کمک این نیروها در ایران شرایطی را برای جمهوری اسلامی فراهم کند که آمریکا امروز در عراق با آن مواجه است.

نتیجه چنین جنگی ویرانی وسیع ایران، غیر قابل حکومت شدن عراق برای آمریکا، باز شدن رسمی پای طالبان و بن لادن به ایران، غیر قابل حکومت شدن افغانستان برای آمریکا، نظامی شدن کامل خلیج فارس و جهش قیمت نفت، خطر ورشکستگی اقتصاد اروپا و ژاپن، رادیو اکتیو شدن کل آبهای خلیج فارس برای مدت بسیار طولانی در صورت بکار افتادن نیروگاه بوشهر (که قرار است تابستان امسال بکار افتد) و بالاخره تقویت یک جمهوری اسلامی هار که تنها چند سال از دست یابی به سلاح هسته ای عقب افتاده است خواهد بود.

سوال این است که آیا آمریکا و غرب می خواهد چنین هزینه ای را به پردازند؟ همین هزینه سیاسی و

اقتصادی گراف جنگ قطعیت آن را زیر سوال برده است. هزینه بسیار زیاد سیاسی و اقتصادی این جنگ برای آمریکا، موقعیت متزلزل اروپا، منفعت مستقیم چین و روسیه در جلوگیری از این جنگ، امکان عروج جنبش ضد جنگ در غرب، عروج جنبش اعتراضی در ایران و ترس جمهوری اسلامی از تبدیل شدن فضای جنگی به فضایی علیه اعتراضی علیه جمهوری اسلامی، بویژه توسط طبقه کارگر و کمونیست ها، همه مکانیسم هایی هستند که سرعت تدارک جنگ را کاهش میدهند. و میتوانند طرفین را به قبول راه حل های میانی و سازش وادار کنند.

اما برای مردم و برای یک نیروی سیاسی که منفعت خود را در هیچ جنبه و بُعدی نه با منافع جمهوری اسلامی و نه با منافع آمریکا مشترک نمی بیند شرط بندی در چنین قمارهای مرگبار است. در این قمار هر طرف که برنده شود مردم بازنده هستند. به عنوان یک حزب سیاسی خدالت گر و اکتیو و بعنوان یک نیروی مدافع آزادی، برابری و ارزش های انسانی در ایران ما نمیتوانیم و نباید به هیچ عنوان وارد شرط بندی بر سر قطعیت یا عدم قطعیت جنگ شویم. صحنه هنوز کاملاً چیده نشده است و بازیگران هنوز تماماً وارد صحنه نشده اند.

در صورت عدم دخالت آگاهانه و نقشه مند ما، این کشمکش به هر نوع که تمام شود، چه جنگ شود و چه مصالحه و سازشی صورت گیرد موقعیت به ضرر مردم ایران و به ضرر جنبش سرنگونی و به نفع جمهوری اسلامی و جریانات فاشیست و قوم پرست خواهد چرخید.

معنی پیروزی آمریکا، ویرانی ایران و خانه خرابی مردم ایران و همچنین تحمیل قدر قدرتی مطلق دولت آمریکا بر همه جهان خواهد بود. پیروزی آمریکا در این کشمکش امکان ادامه حیات هر دولت مخالف سیاست های آمریکا، بویژه یک دولت آزادیخواه و یا سوسیالیست، را در جهان بشدت محدود خواهد کرد. دنیا را به سمت یک بربریت بیسابقه عقب خواهد راند.

نتیجه پیروزی جمهوری اسلامی، انسجام صفوف درونی آن، میلیاردها کردن فضای جامعه، سرکوب مخالفین و فعالین و رهبران سیاسی و کارگری، در رفتن این رژیم از زیر تیغ جنبش سرنگونی است. حاصل چنین پیروزی تداوم و تعمیق اختناق، فقر

و سیه روزی کنونی برای مردم ایران است.

نتیجه سازش و مصالحه چیزی در میان این دو پیروزی برای دو طرف این ماجرا است. این مصالحه در هر حال باخت مردم ایران است. باید این مسایقه و این کشمکش را قیچی کرد. هیچ یک از دو طرف این ماجرا ما را نمایندگی نمیکنند. باید هر دو طرف را از صحنه بیرون کرد. باید صحنه بازی را تغییر داد و این مستلزم سرنگونی جمهوری اسلامی به زیر پرچم منشور سرنگونی جمهوری اسلامی است که به آن خواهیم پرداخت. اما قبل از پرداختن به معنی و جنبه های مختلف این تلاش بر متن اوضاع جنگی جدید لازم است در مورد موقعیت ناسیونالیست های مختلف در رابطه با این کشمکش و جنگ احتمالی نیز اشاره ای بکنیم.

۶- جنگ و ناسیونالیسم

جنبش ناسیونالیستی ایران به دو صف متمایز تقسیم میشود. ناسیونالیسم مدرنیست و پرو غرب ایران که امروز در مدار های نور یا نزدیک به دور رضا پهلوی و جریان مشروطه طلب میگردند و جریان ناسیونالیسم عقب مانده، شرق زده، نیمه اسلامی، آل احمدیست و ضد امپریالیست ایران که امروز بعد از "تجربه جمهوری اسلامی" و همکار آنها با آن در موقعیت دفاعی تر در حاشیه رژیم به زندگی ادامه میدهد.

تحولات جهانی، شکست کامل اردوگاه شرق و از مینار رفتن کامل اتوریته و جذابیت آن در دهه آخر قرن گذشته و بالاخره شکست سیاسی دو خرداد، بخش اعظم این ناسیونالیسم عقب مانده و جهان سومی، آل احمدیست، نیمه اسلامی و ضد امپریالیست را از گردش در مدارهای بنور جمهوری اسلامی و ایده ایران مستقل، صنعتی، جهان سومی به گردش در مدار نور جناح دیگر ناسیونالیسم یعنی ناسیونالیسم مدرنیست پرو غرب پرتاب کرد.

چرخش جریاناتی نظیر اکثریت، جمهوری خواهان و حتی بخش های باقی مانده از جبهه ملی به سمت برنامه ها، شعار ها و آرمانها جناح مدرنیست و غرب گرای ناسیونالیسم ایرانی همچنین تغییر پایه ای سیاست اینها در قبال نوع رابطه با غرب و با آمریکا در این متن قابل فهم است.

آمریکا برای ناسیونالیسم پرو غرب ایران یک منشا قدرت و امید بوده و هست. سیاست جمهوری اسلامی در دست یابی به

تکنولوژی هسته ای و تبدیل صورت مسئله به یک "حق ملی"، ناسیونالیسم پرو غرب را در موفقیت دشواری قرار داده است. این ناسیونالیسم که سنتا با دید مثبتی به دخالت و فشار آمریکا به جمهوری اسلامی نگاه کرده است، امروز در مقابل فشار نظامی آمریکا بر سر مسئله ای که ظاهرا جنبه "حق ملی" یافته است و بر متن چشم انداز نابودی کل پایه های اقتصادی و صنعتی ایران در اثر حمله آمریکا این ناسیونالیسم دچار تقاض شده است. نه میتواند علیه کل سیاست آمریکا به ایستد و نه میتواند به حمایت از این سیاست روی آورد. یک موضع وسط را گرفته است: مخالفت با دخالت نظامی آمریکا و موافقت با ضرورت فشار سیاسی به جمهوری اسلامی. این ها صورت مسئله را از آمریکا پذیرفته اند در مورد راه حل اختلاف نظر دارند. فکر میکنند در این شرایط باید آمریکا به فشار سیاسی و دیپلماتیک و همچنین کمک به اپوزیسیون بپردازد. رضا پهلوی سر راست ترین نماینده این خط و رهبری جدید حزب کمونیست کارگری گنج و گول ترین فرموله کننده آن.

ناسیونالیسم شرق زده، ضد امپریالیست و آل احمدیست ایران که در محافل توده ای، نهضت آزادی، انجمن های اسلامی، و پاره ای از گروه های چپ، به عنوان اپوزیسیون طرفدار رژیم، هنوز به حیات خود ادامه میدهند، طبعا در این کشمکش با فاصله یا بی فاصله در کنار جمهوری اسلامی و "حق ملی" و علیه قلدری امپریالیستی آمریکا موضع گرفته اند.

بخش گنج و "منتظر الظهور" تر اپوزیسیون، نظیر کومه له، وسط گنج میخورند، منتظر اند تا ببینند چه میشود، آیا فرجی باز میشود؟ تا بعد یک سیاست پراگماتیستی را در پیش گیرند. این صف بندی اما با بالا گرفتن تب جنگ و بخصوص با شروع خود جنگ به شدت به ضرر ناسیونالیسم پرو غرب و به نفع آن ناسیونالیسمی که ظاهرا از بنیاد های زندگی صنعتی و اقتصادی در ایران و از "حق ملی" غنی سازی اروانیوم دفاع میکند تغییر میکند. این درست تغییری است که جمهوری اسلامی هم به آن امید بسته است.

با شروع جنگ جریانات ناسیونالیسم پرو غرب در موقعیت دفاعی تر قرار میگیرند و ضد جنگ تر میشوند. یا باید در کنار

جمهوری اسلامی قرار گیرند (مثل نوره جنگ با عراق) و یا در کنار آمریکا قرار میگیرند و در نتیجه مانند همتا های خود در عراق (علاوی و شرکا)، بعنوان شریک فاجعه ای که بر مردم حاکم شده است، منفور میشوند. در هر حال حتی از این سر حمله آمریکا به ایران بار دیگر مدرنیسم را در محضر عقب مانگی و آل احمدیسم بار دیگر قربانی میکند.

در صف ناسیونالیست ها باید به ناسیونالیسم کرد و دارو دسته های فاشیست ترک و عرب و غیره اشاره کرد. ناسیونالیسم کرد در این جنگ فعلا تمام نخیل خود را، درست مثل همتای عراق خود، به آمریکا بسته است. رویای رئیس جمهور، رئیس دولت و حاکم و میلیونر شدن در زیر سیاست آمریکا و بر دریای از خون و عرق و بیچارگی مردم دل این ها غنچ میزند. اینها امروز وقیحانه تر از همه در اتاق دفتر هر مستخدم وزارت خارجه، سی آی ا، و ارتش آمریکا را برای حمایت و برای گرفتن پول و امکانات میزنند. اینها متحدین طبیعی آمریکا در این ماجراجویی پلید هستند. پرچم موجه کردن و مشروعیت دادن به اینها پرچم فدرالیسم است که امروز بر متن همین قطب بندی ها سیاسی تقریبا به پرچم کل اپوزیسیون راست تبدیل شده است. فدرالیسم امروز بخشی از جنگ آمریکا، نه علیه جمهوری اسلامی، بلکه جزئی از بمباران زندگی و خانه و کاشانه مردم به بهانه جمهوری اسلامی است و این فاشیست ها و ناسیونالیست ها بمب اندازان کثیف این سیاست ضد انسانی هستند.

اگر ناسیونالیسم کرد و فاشیسم کرد تلاش میکند بر متن یک جنبش موجود ناسیونالیستی چنین نقشی را بفا کند، فاشیسم ترک و عرب و بلوچ و غیره تمام گانگستر سیاسی هستند که راند این جنبش و این نیرو را از هیچ و پوچ و با اتکا به پول آمریکا و ترکیب حماقت و کوفت بینی احزاب سیاسی اپوزیسیون ایران میسازند.

مجاهدین خلق هم نیروی است که باید در این میان به آن پرداخت. نه به دلیل اینکه جایگاهی در میان مردم دارد. بعکس به دلیل این که نه تنها جایگاهی ندارد بلکه اشغال عراق و سرنگونی صدام حسین آنها را رسما به یک نیروی مسلح در خدمت آمریکا در آورده است. خارج از حمایت آمریکا مجاهدین موجودیتی نخواهند داشت. اگر رابطه مجاهدین خلق با دولت عراق میتوانست یک رابطه

مشروط و محدود باشد رابطه مجاهدین با آمریکا و سیاستی که این سازمان در مقابل آمریکا در پیچ گرفته و تبلیغ علنی آن برای حمله آمریکا به ایران موقعیت این سازمان را تغییر داده است. مجاهدین تنها میتوانند بعنوان بخشی از نیروهای ویژه آمریکا وارد این معادله شوند. اما طنز تلخ در این است که این بار هم مجاهدین، در هر سناریویی که فعلا ممکن است، بازنده بیرون خواهند آمد. امکان تصرف هیچ گوشه ای از ایران در شرایط کنونی و بر متن داده های سیاست کنونی آمریکا، برای نیروی مانند مجاهدین وجود ندارد. مجاهد ممکن آخرین قربانی این جنگ باشد اما قطعا در صف پیروزمندان قرار نخواهد گرفت.

۷- جنگ و استیصال سیاسی

در اواخر دوره حکومت پهلوی، که ظاهرا همه تلاشهای جریانات سیاسی به بن بست رسیده بود. در شرایطی که ظاهرا همه نیروهای سیاسی شکست خورده بودند و شاه مالک بی رقیب بود، استیصال، روی آوری به مخدر، و موزیک مخدر سنتی ایرانی بالا گرفته بود. ظاهرا دیگر راهی برای شکست شاه وجود نداشت. استیصال سیاسی فعالین سرخورده را به تعقیب بیماری ها و سالهای باقی مانده عمر شاه کشانده بود! دیگر بحث بسیاری از محافل این بود که "این بابا کی میمیره؟"

همین نوع استیصال امروز هم در ایران قابل مشاهده است. شکست دو خرداد، ناتوانی اپوزیسیون راست در رهبری جنبش سرنگونی در کنار تحولات حزب کمونیست کارگری و تبدیل آن به دنباله تلویزونی میلیتانت اپوزیسیون راست و تقلیل رهبری سیاسی به هنرپیشگی درجه دوم سیاسی جنبش سرنگونی را در یک بلاتکلیفی قرار داده است که همراه با عروج جریان احمدی نژاد به استیصال سیاسی دامن زده است.

این استیصال میتواند منجر توقع نوعی "فرج" در نتیجه حمله آمریکا و دوختن چشم امید به نوعی منفعت و یا حاصل مثبت از دخالت نظامی آمریکا شود. این استیصال با خود انفعال و انتظار ظهور امام بوش را خواهد آورد که اتفاقا بیشتر میتواند دامن فعالین و رهبران سیاسی و اجتماعی را بگیرد و در نتیجه دامنه اثر آن بسیار مخرب تر خواهد بود و باید آگاهانه به جدال با آن رفت.

همه این امکانات و مسیر ها در صورتی طی خواهد شد که ما،

طبقه کارگر ایران و بشریت متمن نتواند این سیر، این کشمکش را قیچی کند. اما امید درست اینجا است که چنین روزنه و چنین امکانی وجود دارد. قسمت آخر این نوشته به مشخصات این روزنه و امکانات ما در تغییر این وضع معطوف خواهد بود. - ادامه دارد

توضیحات

* کسی که نوارهای مباحثات جلسات دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری ایران را تعقیب کرده باشد میداند که درست در آستانه حمله نوم آمریکا به عراق و اشغال این کشور همین موضوع یکی از محورهای اختلاف ما با سه چرخه حمید تقوایی - علی جوادی - اصغر کریمی بود.

اینها دلیلی برای محکومیت حمله آمریکا به عراق نمی یافتند و زیر فشار ما تازه به موضع "نه بوش، نه صدام"، که در واقع کم رنگ کردن اهمیت سیاست نظامی آمریکا بود، عقب نشستند. این به پسیفیسیم مطلق و سیاست انتظار میرسد. احتیاجی به عمل خاصی ندارد. رهبری جدید حزب کمونیست کارگری سیاست امروز هنوز هم نتوانسته است در عراق گریبان خود را از این سیاست انتظار و همراهی عملی با آمریکا نجات دهد. هنوز اینها راه نجات مردم عراق از وضعیت کنونی را تمنای آنها به بارگاه سربازان بین المللی (فرانسوی، آلمانی و ..) برای گرفتن جای سربازان آمریکایی میدانند. بعد ها این تزلزل و اپورتونیزم تا جایی رفت که در یکی از جلسات دفتر سیاسی حتی در مورد اینکه آیا باید حمله آمریکا به ایران محکوم شود رسما ابراز تردید شد.

(۴)

۸- مبنای یک سیاست کمونیستی در قبال این جنگ

قبل از پرداختن به وظایف ما در قبال این جنگ و در این دوره باید به چند پایه اصلی سیاست کمونیستی اشاره کنیم:

الف - مسئله محوری کماکان سرنگونی جمهوری اسلامی است مسئله محوری برای ما سرنگونی فوری جمهوری اسلامی و برقراری نظام سوسیالیستی است. سیاست ما کماکان همان است که در برنامه ما، در بحث انقلاب ایران و وظایف کمونیست ها و در منشور سرنگونی جمهوری اسلامی منعکس است. تحت هیچ شرایطی ما با جمهوری اسلامی هیچ منفعت مشترکی در هیچ زمینه ای نداریم در نتیجه آن این هدف و این مسئله محوری جنبش ما تابع و

یا جنبه فرعی پیدا کند. بعکس جناح های مختلف جنبش ناسیونالیستی، جناح های مختلف جریان اسلامی و همینطور جریانات اپورتونیست که در مقطعی از سر میهن پرستی با جمهوری اسلامی و با باهم منافع مشترکی پیدا میکنند و رسما یا عمل در کنار هم قرار میگیرند، حزب ما تا سرنگونی جمهوری اسلامی و استقرار دولت سوسیالیستی تغییری در هدف بلاواسطه و فوری خود به وجود نمی آورد.

نه دفاع از میهن در مقابل حمله خارجی و نه تمامیت ارضی و نه هیچ رویداد دیگری ما را در کنار جمهوری سلامی با در موقعیت ممانعت با آن نگاه نمیدارد. رویدادهای جامعه تنها شرایط فعالیت ما را تغییر میدهند. اگر آمریکا حمله کند، یا ناموند آتش فشان کند، یا زمین لرزه شود و یا هر چیز دیگری تنها شرایط فعالیت ما تغییر میکند نه خود این فعالیت و هدفی که تعقیب میکنیم رویدادها و تحولات اجتماعی یا فعالیت ما را مشکل تر میکنند و یا این فعالیت را ساده تر مینمایند.

مبنای سیاست عملی ما در هر حال فعالیت بسیار اکتیو، نقشه مند برای تصرف قدرت سیاسی و سازماندهی انقلاب سوسیالیستی است. این هدف مستلزم قدرتمند شدن، متحد کردن مردم و تغییر تناسب قوا به نفع طبقه کارگر و انقلاب سوسیالیستی و بطور اخص موقعیت حزب است. این سیاست ما، بعنوان یک حزب سیاسی، و نه یک گروه همیاری اجتماعی، در متن حمله عراق به ایران در سال ۵۹، حمله آینده آمریکا به ایران، زلزله بم، زلزله خوزستان، اول مه ها، اعتراضات مختلف و غیره بوده و هست.

حمله آمریکا به ایران شرایط فعالیت ما، و همینطور زندگی مردم، را بسیار پیچیده و مشکل تر میکند. پاشیدن بنیادهای زندگی منی، دامن گرفتن استیصال در میان مردم، عروج ناسیونالیسم و میهن پرستی و دیگر نتایج این جنگ مستقما به ضرر مردم؛ به ضرر ما و به نفع ناسیونالیست های مختلف، جمهوری اسلامی و دارو دسته های گانگستر سیاسی است.

اما در هر حال این شرایط کار ماست. هنر یک حزب کمونیستی و یک جریان لنینیست و یا حکمتیست این است که بر متن پیچیده ترین و دشوار ترین شرایط اولاد هدف خود را گم نکند و ثابا

خلاقانه ترین ابتکارات و تاکتیک ها را برای سرنگونی جمهوری اسلامی و تصرف قدرت سیاسی را بکار گیرد. اگر تز "تحلیل مشخص از شرایط مشخص" معنایی داشته باشد این معنی است. تاکتیک "مشخص" برای سرنگونی جمهوری اسلامی و تصرف قدرت سیاسی در شرایط "مشخص". حمله آمریکا به ایران هم درست همین نقش را دارد. ما باید در ایران در متن این جنگ یک سیاست تبلیغی و مهمتر از آن یک سیاست عملی بسیار فعال و میلیتانت علیه جمهوری اسلامی را تعقیب کنیم دامن زدن به جنبش ضد جنگ در ایران اگر بر متن سیاست عمومی سرنگونی جمهوری اسلامی و کوتاه کردن دست آن از زندگی مردم، و تغییر تناسب قوا به نفع جنبش ما نباشد، عملاً همراهی با سیاست ناسیونالیسم راست و دولت آمریکا خواهد بود.

فعالیت ما در ایران یک رکن دارد. سرنگونی جمهوری اسلامی و انقلاب سوسیالیستی همین هر تاکتیک و اقدامی باید بر این متن معنی درست بدهد.

همانطور که هدف بلاواسطه احزاب کمونیست و آزادیخواه در خارج از ایران با چنین حزبی در ایران متفاوت است، نقش و وظیفه ای که مردم در ایران و در خارج از ایران دارند هم متفاوت است. در خارج کشور هدف ممانعت از حمله آمریکا به ایران، تعرض به دولت های اروپایی و آمریکا است. در ایران هدف اصلی جمهوری اسلامی است.

تشخیص این دو موقعیت مهم است. ناتوانی در تشخیص این واقعیت آزادیخواهان و طبقه کارگر اروپا را به همراهی با دولت های خودی در مقابل جمهوری اسلامی و در ایران به همراهی با دولت خودی در مقابل خطر خارجی میکشاند. در جنگ ۱۹۹۱ و ۲۰۰۳ آمریکا علیه عراق، این وضعیت چپ عراق و جنبش ضد جنگ را دچار اغتشاشی عمیق سیاسی کرد.

برای مردم در ایران لولای دخالت در این اوضاع سرنگونی جمهوری اسلامی است و برای مردم در خارج از ایران محمل دخالت جلوگیری از حمله آمریکا به ایران و سرنگونی دولت های خودشان است. در ایران مردم کنترلی بر سیاست آمریکا ندارند و در خارج مردم کنترلی بر سیاست جمهوری اسلامی ندارند. سیاست فعال و اکتیو باید این توانایی ها و ناتوانی ها را به رسمیت بشناسد. تبدیل کردن آمریکا به

مسئله اصلی در ایران و یا تبدیل جمهوری اسلامی به محور در خارج از ایران بازی در میدان ناسیونالیست ها و آمریکا از و یا بازی در میدان جمهوری اسلامی است. و در هر حال مردم را از مکان دخالت محروم میکند.

به تبع این واقعیت نقش ما در خارج کشور و در داخل کشور هم متفاوت است و سیاست ما در این دو جغرافیای سیاسی فرق میکند.

سیاست های راست و نیمه راست مستقیم یا غیر مستقیم جنگ یا فشار آمریکا را به نفع خود میداند. گفتیم اینها هیچکدام امروز و در متن شرایط کنونی جرات طرفداری از جنگ را ندارند در نتیجه به سنگر مخالف با حمله آمریکا به ایران و توافق با فشار سیاسی به جمهوری اسلامی، در متن این اوضاع، هستند. این پرچم همه اردوی ناسیونالیسم مدرنیست طرفدار غرب، از جریان سلطنت طلب تا رهبری جدید حزب کمونیست کارگری است. اینها جنگ طلب های خجول اند.

مسئله جمهوری اسلامی را تنها مردم ایران باید حل کنند. تناقض پایه ای منافع مردم و بخصوص طبقه کارگر با هر نوع دخالت نظامی و سیاسی آمریکا در این اوضاع جهانی را باید وسیعاً افشا کرد. باید یک جبهه محکم سیاسی علیه جنگ طلبی، گردنه بگیری آمریکا و برای دفاع از مردم را بوجود آورد. نمونه برخورد درست به این مسئله را باید در سیاست ما در جنگ خلیج در سال ۱۹۹۱ و رویدادهای بعدی آن در کردستان عراق است که خوانندگان را به مطالعه اسناد آن دعوت میکنم.

ب - لنگر و قطب نما در سیاست کمونیستی

مبنای جهت گیری ما در این نزاع تعیین تضاد اصلی یا فرعی، تعیین امپریالیست و ضد امپریالیست، تقابل ترقی خواهی و ارتجاع، استقلال و تمامیت ارضی ایران، یا نفس سرنگونی جمهوری اسلامی به هر شکل (مثلاً به کمک آمریکا)، دفاع از عرق ملی در دست یابی به تکنولوژی هسته ای، میهن پرستی و یا جانبداری از این یا آن طرف حقوقی قضیه و موضوعاتی از این دست نیست.

ما بعنوان یک حزب کمونیست و انترناسیونالیست، بعنوان بخشی از جنبش طبقه کارگر اهداف اجتماعی و سیاسی معلومی داریم. اینجا زندگی و آینده توده های وسیع مردم زحمتکش دارد رقم زده میشود. اینجا دارد سرنوشت طبقه کارگر و مردمی که در حال راست کردن کمر در

زیر بار جمهوری اسلامی و سرنگون کردن آن برای ایجاد یک دنیای بهتر هستند، تعیین میشود. دارد در مورد سرنوشت میلیون ها انسان و چندین نسل از مردم این جامعه تعیین تکلیف میشود.

دنیای معاصر دارد از این طریق قالب خود را برای یک دوره معلوم میکند و دنیایی که تنها دولت ها و جوامع موجود نیستند که باید در آن زندگی کنند بلکه بعلاوه جامعه و دولت سوسیالیستی ما در متن آن زاده میشود و باید بتواند به حیات خود ادامه دهد. ما در همه اینها ذی نفع هستیم. قطب نمای ما در این مورد، مثل همه موارد دیگر این منافع بسیار روشن و کنکرت است.

حمله نظامی به ایران یا محاصره اقتصادی آن مستقیماً حمله به مردم ایران و حمله به این منافع است. چنین حمله ای نه تنها بنیاد های تباہی فیزیکی و اجتماعی وسیعی را به مردم ایران تحمیل میکند، بلکه بهترین خدمت به بقای رژیم جمهوری اسلامی در مقابل مردم ایران است. آمریکا میروند تا در پی منافع امپریالیستی ویژه ای یک جنگ خونبار را به مردم منطقه و بویژه به مردم ایران تحمیل کند. ما این جنگ طلبی و این گردنه بگیری روز روشن را محکوم میکنیم. مسئله قرار داد منع گسترش سلاح های هسته ای هر چه که باشد، امروز این منفعت و فقط این منفعت آمریکا است که دنیا را با کلبوس یک تراژدی انسانی دیگر، در ابعادی حتی وسیعتر از آنچه آمریکا تاکنون به دنیا تحمیل کرده، روبرو ساخته است. این سیاست ادامه سیاست اشغال عراق و قرق کردن خلیج فارس و دریای سرخ را بعنوان آشکار ترین نوع قدرت نمایی امپریالیستی است و ما آن را محکوم میکنیم. اینها اول نیروی شان را می آورند مملکت ها را اشغال میکنند، مردم را به خاک سیاه می نشانند و بعد اجازه اش را از سازمان ملل شان میگیرند. دنیا ژاندارم نمیخواهد. باید جلوی این ایستاد.

امروز آن واقعیتی که هر کس باید در قبال آن موضع بگیرد، موافقت یا مخالفت با دست یابی جمهوری اسلامی به تکنولوژی هسته ای نیست. مساله اصلی دور نمایی است که آمریکا برای تامین هژمونی بین المللی در برابر خود میبیند و حاضر است به این منظور میلیون ها نفر را در جنگی که زندگی چند نسل را تباہ خواهد ساخت قربانی کند. پردیوشی این

واقعیت و خم شدن روی مساله هسته ای تسلیم به این دور نمای امپریالیستی و تبدیل شدن به مهره ای در جنگ تبلیغاتی آمریکا است.

برای توده مردمی که زندگی و هستی شان دارد در این میان به بازی گرفته میشود فقط یک سیر مطلوب وجود دارد. باید به هر قیمت از جنگی که در شرف وقوع است جلوگیری شود. باید دولت آمریکا و متقیبش از راه انداختن این گشتار منصرف شوند. هیچیک از مسائل مطروحه در این بحران نمیتواند توجیهی برای این فاجعه باشد.

پ - قرار داد منع گسترش سلاح های هسته ای و حمله آمریکا به ایران

ما عدم رعایت قرارداد منع گسترش سلاح های هسته ای از طرف هیچ کس را محکوم نمی کنیم. ما نه مدافع این قرار داد هستیم و نه پای آن امضاء گذاشته ایم و بطور دائم خود را در تناقض با کلوب صاحبان کنونی سلاح هسته ای و باج بگیری و گردنه بگیری آنها می بایم حقوق بین المللی موجود اساساً برای تنظیم مناسبات دولتهای سرمایه داری وضع شده و اجرا و یا نقض آنها تجدید و یا تقییحی را از جانب ما ایجاب نمیکند. عدم دسترسی هر کشوری به سلاح هسته ای، در حالیکه داشتن این سلاح ها برای همه دولت ها ممنوع نشده و دول دارنده این سلاح ها و بویژه آمریکا در حال توسعه، گسترش و مهلک تر کردن آنها است، از نظر ما قیوسی نیستی ندارد. تفکیک حق داشتن و نداشتن چنین سلاح هائی به دوستان و غیر دوستان آمریکا برای ما مبنای تشخیص حق نیست. نمیشود با سه استاندارد سراغ دنیا رفت.

۹ - وظایف ما

بر متن همه آنچه که گفته شد، در ایران همزمان دو سوال در مقابل ما قرار میگیرد. اول اینکه به چه شیوه میتوان از جنبش سرنگونی در مقابل این تعرض مستقیم دفاع کرد. و دوم، این اوضاع سیاسی چگونه باید به تحکیم و رشد حزب، به عنوان محمل اتحاد و همبستگی طبقه کارگر، و مردم علی العموم، و نزدیک کردن آن به قدرت سیاسی کمک کرد

باید مجدداً تاکید کنیم که محور های فعالیت ما همان است که در بحث انقلاب ایران و وظایف کمونیست ها مورد تاکید قرار گرفت است. به این معنی که محور هائی که در آن نوشته مطرح کردیم باید امروز در متن اوضاع جدید و بخصوص اگر

جنگ در بگیرد، به دست گرفته شود.

در آن بحث گفتیم که محور های حیاتی برای فعالیت کمونیست ها در این دوره عبارتند از:

- ۱ - سازماندهی مقاومت در مقابل سناریو سیاه: که بویژه بر بحث کنترل محله و اهمیت گارد آزادی تاکید کردیم،
- ۲ - کردستان دروازه قدرت است: کردستان باید به تصرف سیاسی و سازمانی کمونیست ها در آید. اینجا جایی است که حزب توده ای مسلح بلاواسطه و بلافاصله معنی پیدا میکند.
- ۳ - متحد کردن و سازمان دهی طبقه کارگر و زحمتکش و تبهیستان در مقابل بیکاری و خطر فلاکت
- ۴ - ایجاد یک صف بندی میلیتانت و انقلابی در مقابل جمهوری اسلامی برای دفاع از آزادی های سیاسی و دفاع از برابری، بویژه برابری حقوق زن و مرد.
- ۵ - تامین هژمونی فکری در چپ و در جامعه: دفاع از مارکسیسم، متمایز کردن مجدد کمونیسم دخالت گر و اجتماعی و واقعا کمونیست در مقابل ناسیونالیسم، اپورتونیزم و ناسیونالیسم چپ.

بر این متن باید در وهله اول در مقابل جنگ و در وهله دوم در صورت وقوع جنگ، در رابطه با خود جنگ، یک سیاست بشدت فعل را در پیش گرفت.

الف - وظایف تبلیغی و سیاسی عمومی ما:

- ۱ - مخالفت با جنگ و هر دو طرف این جنگ باید صبورانه و جسورانه اهداف واقعی هر دو طرف این جنگ را برای طبقه کارگر و مردم افشا کنیم. باید تبیین جریان اسلامی و ناسیونالیست های ضد امپریالیست شرق زده و همینطور ناسیونالیسم طرفدار غرب را بطور زنده، عمیق و روزمره افشا کرد. بویژه باید سیاست ها و جریانات زیر را افشا و ایزوله کرد:
- گرایشات و جریاناتی که در برخورد به خطر جنگ و یا متعاقب آن در صورت وقوع جنگ، پرولتاریا و مردم را به حمایت از رژیم جمهوری اسلامی، حمایت از جناحی از آن و یا هر نوع ممانعت با آن دعوت میکنند، افشای مضمون پوچ، ارتجاعی و ریکاران سیاست ها و شعار های مین پرستانه و ناسیونالیستی جمهوری اسلامی و جریانات ناسیونالیستی.
- جریاناتی که صرفاً مبارزه با رژیم کنونی را تبلیغ میکنند. جریاناتی که هویت آنها تنها "ضد

رژیمی "است و با سرنگونی طلبی ناسیونالیسم طرفدار غرب به کمک آمریکا یا با ویران کردن کل بنیاد های زندگی مندی در ایران مرزی ندارند. جریاناتی که سیاست های امپریالیستی و نظم نوینی که پشت جنگ است را ناپدید میگیرند، این جنگ را به نوعی مثبت، داری خیر برای جنبش خود ارزیابی میکنند، و عملاً از آمریکا طرفداری میکنند و یا با آن سیاست ممانعت جویانه ای دارند.

جریاناتی که از سر استیصال سیاسی چشم به فرج آمریکا دوخته اند و عملاً سیاست انتظار در تبلیغ میکنند.

جریاناتی که بی تفاوتی و یا پاسیویسم را در برخورد با این جنگ را، با این بهانه که این جنگ به پرتولاریا مربوط نیست، تبلیغ مینمایند،

ب - سیاست فعال در قبال جمهوری اسلامی

باید متوجه بود که سرنوشت تحولات سیاسی ایران را تنها حجم تبلیغات و تعداد ساعات برنامه تلویزیون ما تعیین نمیکند. دار تاریخ هیچ گزیده خوش صحبت رادیویی یا تلویزیونی انقلاب نکرده است. سرنوشت جامعه را بیش از هر چیز قدرت ما، قدرت مردم متشکل و متحد شده به دور سیاست کمونیستی ما، تعیین میکند.

همانطور که اشاره شد اوضاع جنگی، و بخصوص شروع جنگ، شرایط فعالیت ما را تغییر میدهد. سیاست ما نه بر مبنای ترساندن مردم، بلکه بر مبنای تلاش برای آگاه کردن، متحد کردن و متشکل کردن آنها روی زمین سفت است. در این راستا کل فعالیت عملی ما باید معطوف به خنثی کردن جمهوری اسلامی، تغییر تناسب قوا به نفع جنبش و حزب ما و در آوردن قدرت از دست جمهوری اسلامی و جریانات ارتجاعی باشد. بر این اساس وظایف زیر برجسته میشوند:

- ۱ - تهیه و سازماندهی طبقه کارگر و مردم انقلابی علیه میلیتاریزه کردن فضای جامعه توسط جمهوری اسلامی، نظامی کردن فضای کارخانه ها و محله ها، محلات و شهرها و روستاها، مدارس و دانشگاه ها و سرکوب آزادی های سیاسی و اجبار به کار تحت شرایط وحشیانه تر از شرایط فعلی، تهیه و سازماندهی دفاع از آزادی های دمکراتیک به عنوان زمینه ضروری بسیج توده ای علیه جمهوری اسلامی.
- ۲ - کنترل محلات - قدرتمند کردن مردم بخصوص در صورت عروج فضای جنگی و شروع جنگ، تبلیغ و تلاش برای ایجاد کمیته ها و نهاد های دفاع از خود در بمباران و در مقابل رژیم، برای امداد رسانی. خارج کردن کنترل از دست رژیم و نهاد های آن و استقرار نهاد های حزبی و غیر حزبی بعنوان آلترناتیو نهاد های رژیم. مصادره کلیه اموال رژیم، مساجد، تکلیا، حوزه های علمیه، ارگانهای دولتی، به نفع مردم، اعلام مفاد منشور سرنگونی به عنوان قانون حاکم.
- ۳ - تهیه در مورد تسلیح مستقل مردم و لزوم مسلح بودن دائمی مردم و سازمانهای انقلابی به گرد واحد های گارد آزادی. تسریع در ایجاد واحد های گارد آزادی در کردستان و در خارج از کردستان، تهیه مردم در مورد اهمیت پیوستن به واحد های گارد آزادی و در آوردن تدریجی یا فوری کنترل کارخانه، مطه، دانشگاه و مدرسه از دست جمهوری اسلامی. تهیه در مورد ضرورت تصرف پلگان ها، انبار های اسلحه و مراکز نیروهای رژیم برای تامین اسلحه مورد نیاز. اجرای این سیاست در عمل. سازمان و واحد های گارد آزادی در این زمینه نقش تعیین کننده دارند.
- ۴ - تشکیل سریع هسته های انقلابی یا واحد های گارد آزادی در ارتش و نیروهای مسلح رژیم با این هدف که در صورت جنگ بتوان نیروی دستگاه سرکوب رژیم را فلج کرد و آن را علیه رژیم بکار انداخت. با شروع جنگ شعار ما در آوردن قدرت از دست جمهوری اسلامی است. تفنگ ها باید علیه جمهوری اسلامی، علیه همه نیروهای سناریو سیاه و کسانی که مردم، زندگی مردم، آزادی آنها، نهاد های توده ای و انقلابی را مورد تعرض قرار میدهند برگردد.
- ۵ - ایجاد آمانگی برای دفاع در قابل اشغال هر منطقه توسط آمریکا، نیروهای وابسته به آن و یا جریاناتی که میخواهند خود را به مردم تحمیل کنند.
- ۶ - بدون وجود سازمان حزب در روی زمین سفت در داخل و بدون وجود مراکز رهبری کمونیستی انجام این فعل و انفعال در جامع ممکن نیست. در نتیجه باید در پروسه ایجاد کمیته های کمونیستی در داخل کشور تعجیل کرد.
- ۷ - ما باید تضمین کنیم که در هر تلاطمی چه در نتیجه تحریکات سیاسی آمریکا و چه اقدام نظامی آن میتوانیم مردم کردستان در شهر های اصلی را، همانطور که

در برنامه عمل ما آمده است، قادر به دفاع از خود کنیم. ما باید در مقابل ناسیونالیست ها که از مرز سرازیر خواهند شده از داخل شهر ها بجوشیم. کردستان یکی از نقاط بسیار مهم در قدرت کمونیست ها است. این قدرت را تنها ما میتوانیم تامین کنیم باید تضمین کنیم که کردستان را به سنگر کمونیسم و آزادی خواهی تبدیل میکنیم.

۸ - ایجاد کمیته های کمونیستی کارخانه، بسیج و متشکل کردن کارگران علیه بیکاری، فلاکت و به میدان کشیدن کارگران مراکز کلیدی (نفت و غیره) به عنوان یک اهرم تعیین کننده در تعیین تکلیف اوضاع

۹ - با هر درجه میلیتاریزه شدن فضا، بی گمان رژیم برای نجات خود از دست مردم به ارباب و تعرض وسیع تر به آزادی های سیاسی، دستگیری و حتی اعدام و سر به نیست کردن رهبران کارگری، کمونیستی و فعالین سیاسی خواهد زد. ما باید در این دوره خطیر مانع از دسترسی رژیم به این فعالین و رهبران شویم. باید نسبت به مسئله امنیت این فعالین و رهبران، هم حزب و هم خود شبکه های کارگری و کمونیستی را در یک آماده باش کامل نگاه داریم. امروز، روز تن دادن ساده به زندان جمهوری اسلامی نیست. هوشیاری دائم، غیر قابل دسترس بودن این فعالین و رهبران برای جمهوری اسلامی و قابلیت ما در دادن حفاظت موقت یا طولانی به آنها شرط اساسی خروج سالم آنها از این اوضاع است.

پ - سیاست ما در خارج کشور باید بر این واقعیت آگاه بود که حزب ما فاقد امکان سازماندهی جامعه اروپایی علیه این جنگ است. ما قطعاً میتوانیم در این زمینه نقش بازی کنیم و سهمی، حتی مهم، ایفا کنیم اما گذاشتن وظیفه بسیج مردم انگلیس بر عهده تشکیلات بریتانیای حزب ما غیر واقعی و خود فریبانه است. این کار وظیفه کمونیست ها و آزادیخواهان این کشورها و وظیفه طبقه کارگر آن است.

ما در خارج سیاست تبلیغی عمومی خود را تقویت میکنیم اما به عنوان یک پایه سیاست انترناسیونالیستی و فعال خواستار به میدان آمدن طبقه کارگر، ممانعت از جنگ و در صورت شروع جنگ فلج کردن دولت خودی و سرنگونی آن هستیم. تنها با سازمان دادن تظاهرات علیه جنگ، با همه اهمیت و ضرورت آن، نمیتوان مانع از جنگ شد. قدرت ما، قدرت طبقه ما، اساساً در

موقوف کردن چرخ جامعه است. تجربه عراق این را نشان میدهد. باید بورژوازی را فلج کرد و این کار مردم و قبل از هر کس طبقه کارگر اروپا و آمریکا است. قناعت به تظاهرات و محدود ماندن به آن درجه نجائی است که بورژوازی به کمک چپ حاشیه ای و اپورتونیسیم جریانات سندیکالیست در مقابل مردم گذاشته است. این فریب است. باید در مقابل این فریب ایستاد. نباید به این افق تن داد.

باید رنگ در کارخانه ها و محافل کمونیستی و کارگری را با خواست توقف همه چرخ های تولید، با خواست برگرداندن تفنگ به سوی دولت خودی را به صدا در آورد. ما باید مردم، و به خصوص طبقه کارگر در آمریکا و اروپا را به میدان فرا بخوانیم. باید به کمونیست ها، چپ ها و آزادیخواهان این کشور ها از این سرفشار وارد کنیم.

ما باید اعلام کنیم که در صورت جنگ سرنگونی دولت خودی تنها وظیفه طبقه کارگر و مردم ایران نیست. این وظیفه سربازان و طبقه کارگر هر کشور این است که لوله تفنگ را به سمت دولت خود برگردانند. باید اپورتونیسیم چپ سنتی، سندیکالیسم و جریانات سوسیال دمکراسی را افشا کرد. این بخشی از تلاش برای بیرون آوردن طبقه کارگر از زیر سیطره این جریانات نوکر بورژوازی است. چه امروز و چه فردا انقلاب سوسیالیستی ما به این طبقه کارگر نیاز حیاتی داریم.

سیاست عملی ما در قبال تظاهرات های ضد جنگ در خارج کشور قبلاً در نشریه کمونیست منتشر شده است. که رنوس آن را اینجا مجدداً درج میکنیم: برای مقابله با خطر حمله آمریکا به ایران باید توده هرچه وسیعتری از انسان های شرافتمند و آزادیخواه را در خارج کشور حول خواست ساده نه به جنگ افروزی آمریکا گرد آورد. اضافه کردن هر تبصره ای به این خواست ساده و روشن صف اعتراض را محدود و متفرق میکند. هدف ما کمک به سازمان دادن وسیعترین اعتراضات توده ای در خارج کشور علیه این جنگ افروزی دولت آمریکا است.

از میان جریاناتی که تلاش دارند تا این اعتراض مردم را به زیر پرچم خود بکشانند باید به اسلام سیاسی اشاره کرد. این جریانات تلاش میکنند تا با دادن رنگ اسلامی و قومی به این اعتراضات از اسلام سیاسی و یا جمهوری اسلامی دفاع کنند و یا ممانعت از این ارتجاع را

توجیه نمایند.

آلودگی اسلامی این اعتراضات لطمه مستقیم به اعتراض مردم علیه جنگ افروزی آمریکا، کمک با اشاعه و یا آبرو پیدا کردن یکی از سیاه ترین جریانات ارتجاعی در تاریخ بشر، یعنی اسلام سیاسی، و علیه اعتراض آزادیخواهانه مردم ایران است.

بعلاوه هر درجه رنگ اسلامی در این اعتراضات بخش وسیعی از مردم، که به حق از اسلام سیاسی نفرت دارند، را از صحنه اعتراض دور میکند و به خانه میفرستد و مستقیماً به نفع سیاست آمریکا تمام میشود.

ما در مقابل این سلامی کردن اعتراض مقاومت و مقابله خواهیم کرد. از این رو سیاست حزب ما در خارج کشور بر این اساس قرار دارد:

۱ - حزب ما در خارج کشور تلاش میکند تا در کنار نیروهای هر کشور وسیعترین اعتراضات توده ای علیه جنگ افروزی آمریکا را سازمان دهد.

۲ - حقایق و سیاست های پشت این جنگ افروزی را برای همگان توضیح دهد

۳ - حمایت و سمپاتی مردم دنیا را به مبارزه مردم ایران علیه جمهوری اسلامی و برای نجات از چنگال اسلام سیاسی را جلب نماید.

۴ - شعارهای ما از جمله "نه به جنگ افروزی آمریکا!" و "است دولت آمریکا از زندگی مردم دنیا کوتاه!" خواهد بود.

۵ - ما تمام تلاش خود را برای جلب توده هرچه وسیعتری به چنین تظاهرات هائی انجام خواهیم داد

۶ - در همان حال ما مخالف تظاهرات هائی هستیم که پلانفرم آن به اسلام سیاسی اوانس میدهد.

ما در راه اندازی، سازماندهی و فراخوان چنین تظاهرات هائی شرکت نمیکنیم ما مردم را به شرکت در چنین تظاهرات هائی دعوت نمی کنیم.

ما بسته به موقعیت، ممکن است در هر اجتماع و تظاهراتی که در این زمینه تشکیل شود شرکت کنیم، که در این صورت هدف و سیاست ما همان بند های ۲، ۳ و ۴ فوق است.

ت - وظایف و اولویت های سبب متی حز

این وظایف با توجه به جنبه امنیتی آنها تنها در اختیار نهاد ها و کمیته های نیربط حزبی قرار خواهد گرفت